

# مصدق ۱۲۹۹

روایتی تاریخی از والی گری محمد مصدق در ایالت فارس

## فهرست

۹.....	یادداشت نویسنده.....
۱۱.....	سپاسگزاری.....
۱۳.....	فصل اول: راه‌هایی که به شیراز ختم شد.....
۱۳۱.....	فصل دوم: شیراز.....
۲۷۵.....	پیوست‌ها.....
۲۷۷.....	پیوست ۱: متن تلگراف‌های مربوط به انتخاب مصدق به والی‌گری فارس.....
۲۸۱.....	پیوست ۲: تلگراف‌ها و نامه‌ها.....
۳۰۹.....	پیوست ۳: مکاتبات کازرون.....
۳۳۹.....	پیوست ۴: مکتوبات سید ضیاء‌الدین طباطبایی مربوط به محمد مصدق.....
۳۴۹.....	پیوست ۵: اسناد مربوط به گمرک اتومبیل مصدق.....
۳۵۵.....	پیوست ۶: مکاتبات نیریز و اصطهبانات.....
۳۸۱.....	منابع.....
۳۸۹.....	نمایه.....

## یادداشت نویسنده

این کتاب روایتی تاریخی است، اما تاریخ‌نگاری به شیوهٔ متعارف، نه به سیاق تاریخ‌نگاری مرسوم و دانشگاهی. آنچه در این صفحات آمده برگرفته از اسناد، کتاب‌ها، مقالات، روزنامه‌ها، فیلم‌ها، عکس‌ها و صداهایی است که از تاریخ معاصر بر جای مانده و هیچ کلمه‌ای برآمده از حدس و خیال نیست. این کتاب روایت است و اساساً خود «زندگی روایت است». نویسنده کوشیده است، در حد توان، پرداختی غیرداستانی و مستند از دوره‌ای خاص از زندگی سیاستمداری شناخته‌شده، تعیین‌کننده و به‌راستی مناقشه‌برانگیز ارائه دهد. از میان همهٔ رخدادهای این دورهٔ تاریخی و از میان همهٔ دانسته‌ها و آنچه شاید هنوز و شاید هرگز نمی‌توانیم بدانیم روایتی خلق شد که اینک در اختیار خوانندگان است.

هدف نشان دادن واقعیت اجتماعی و سیاسی در دقایقی از تاریخ و همراه شدن با محمد مصدق بوده است. دورهٔ زمانی این روایت دوران حضور مصدق در فارس از مهر ۱۲۹۹ تا اوایل فروردین ۱۳۰۰ است. انبوهی از اطلاعات دربارهٔ این برههٔ تاریخی که جمع‌آوری شد، היאکلی تاریخی در کنار محمد مصدق پدیدار گشتند که هریک نقشی مؤثر در این روزگار ایفا کرده بودند و هرچه کار پیش می‌رفت، این היאکل بیشتر خود را آشکار می‌کردند: عبدالحسین میرزا فرمانفرما، احمدشاه قاجار، مشیرالدوله پیرنیا، پرنس ارفع‌الدوله، شاهرخ میرزا پسر ارباب کیخسرو شاهرخ،

نصیرالملک شیرازی، قوام‌الملک شیرازی، صولت‌الدوله قشقایی، سپهدار رشتی، سید ضیاء‌الدین طباطبایی و شماری دیگر که در متن این روایت به مناسبت‌های گوناگون با آن‌ها مواجه خواهیم شد. از این رو سعی بر این بود که با در نظر گرفتن تاریخ اجتماعی و تاریخ سیاسی و نیز درهم‌تنیدگی وقایع بین‌المللی و داخلی و روابط اشخاص در راهی قدم بگذاریم که مهر ۱۲۹۹ به شیراز ختم شد و از آن پس به عملکرد محمد مصدق جوان در همین بستر تاریخی در شیراز بنگریم.

مصدق که از شیراز رفت، شاهزاده نصرت‌السلطنه عموی احمدشاه والی فارس شد، و به سبب نیاز شدید حکومت جدید (کابینه سید ضیاء‌الدین طباطبایی) به پول، در جمع‌آوری مالیات اختیار تام به وی داده شد. نصرت‌السلطنه مالیات ایالت را با زور جمع‌آوری، و زمین‌داران، روحانیون و دموکرات‌ها را مرعوب کرد. باری، سرگذشت سیاسی محمد مصدق نیز ادامه یافت؛ از شیراز که رفت، نزدیکی‌های اصفهان باخبر شد که اگر وارد شهر شود، دستگیر خواهد شد. از این رو به دعوت سردار محتشم چند صباحی در میان ایل بختیاری ماندگار شد و پس از سقوط کابینه سید ضیاء‌الدین به تهران بازگشت. اندک زمانی بعد مصدق وزیر مالیه و سپس والی آذربایجان و پس از آن چند دوره نماینده مجلس شورای ملی شد. دکتر محمد مصدق سال ۱۳۳۰ نخست‌وزیر ایران و رهبر نهضت ملی کردن نفت و در این زمان به چهره‌ای بین‌المللی تبدیل شد. او در مقام نخست‌وزیر ایران روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ طی کودتایی نظامی با دخالت امریکا و انگلیس برکنار، و سپس در دادگاهی از سوی حکومت پهلوی محاکمه، و از آن پس در خانه‌اش در روستای احمدآباد حصر شد تا روزی که درگذشت و پیکرش را همان‌جا به خاک سپردند. این کتاب روایتگر دورانی پرحادثه است که محمد مصدق جوان والی ایالت پهناور فارس شد.

## سپاسگزاری

پربیره نیست اگر اعتراف کنم که این کتاب حاصل همراهی جمعی است که اگر نبود، بخش زیادی از کاستی‌های این روایت تاریخی رفع نمی‌شد و چه بسا کار به سرانجام نمی‌رسید. نگارش این روایت بیش از همه مدیون جناب آقای کاوه بیات مورخ و نویسنده است؛ بخش عمده اسناد و منابع تاریخی را ایشان در اختیار نویسنده قرار دادند و همچنین نسخه اول این کتاب را خواندند و با نکاتی که مطرح کردند روایت از حیث تاریخی به مراتب دقیق‌تر شد. آقای کاوه بیات عملاً در جایگاه استادراهنمای این پروژه تحقیقی بودند و از ایشان بسیار سپاسگزارم. از جناب آقای فرهاد دیبا مورخ و مدیر محترم بنیاد مصدق بسیار سپاسگزارم. ایشان نیز نسخه اول کتاب را خواندند، پیشنهادهایی طرح کردند و مقالاتی در اختیارم قرار دادند و با سخاوت و صبوری به پرسش‌هایم پاسخ دادند. از جناب آقای پرویز صداقت، اقتصاددان، متشکرم که به لطف ایشان بخش‌هایی از روایت کامل‌تر شد. از آقای دکتر احمدرضا آزمون بسیار سپاسگزارم که نسخه اول کتاب را خواندند و با پیشنهادهای سازنده و مفیدی که ارائه دادند مرا بسیار مدیون خود ساختند. از خانم دکتر مهسا اسدالنه‌زاد بسیار سپاسگزارم که بخش‌هایی از پیش‌نویس کتاب را خواندند و نظراتی سازنده ارائه دادند. از خانم سمیره کریمی بسیار سپاسگزارم که با تخصص و مهارتی کم‌نظیر در استنساخ اسناد مربوط به این دوره با من همکاری

کردند. قدردان آقای محمود لشگری مورخ نیز هستم که تعدادی از اسناد مربوط به سال ۱۲۹۹ را در اختیارم قرار دادند. از آقای منصور صانع عکاس بسیار سپاسگزارم که اجازه دادند تعدادی از عکس‌های مجموعه شیراز قدیم در این کتاب بازنشر شود. از سید هادی طباطبایی و هومان صدری صمیمانه سپاسگزارم که با پیشنهادهایشان به بهبود این کتاب کمک کردند. و همچنین از جناب آقای جعفر همایی مدیر محترم نشر نی بسیار سپاسگزارم که ملزومات انتشار این کتاب را فراهم آوردند. این اثر به لطف همه این افراد به سرانجام رسید و مسئولیت هرگونه کاستی بر عهده نویسنده است.

شیرین کریمی

شیراز، بهار ۱۴۰۱

فصل اول

راه‌هایی که به شیراز ختم شد



دکتر مصدق، والی فارس،  
عکاس: میرزا حسن عکاس باشی، از مجموعه منوچهر چهره نگار



## ۱

قرار است این کتاب روایت والی‌گری دکتر محمد مصدق در پاییز و زمستان ۱۲۹۹ در ایالت فارس باشد، که گفته‌اند پاییزی سرد و زمستانی سخت بود. وقایعی چند در جهان روی داد تا گذر دکتر محمد مصدق به شیراز افتاد. نزدیک به پانزده سال از انقلاب مشروطه می‌گذشت و سه دوره مجلس شورای ملی تشکیل شده بود. در روزگاری که به آن نظر داریم، محمد مصدق را بیشتر به نام «مصدق السلطنه» می‌شناختند. وقتی والی فارس شد ۳۸ ساله بود، قامتش بلند و کشیده، سبیلش پرپشت و مرتب، بینی‌اش عقابی بود و چانه‌اش چال داشت. راه که می‌رفت کمی قوز می‌کرد. نطق که می‌کرد کلمات را شمرده ادا می‌کرد. اغلب کت فِراک سیاه و پیراهن یقه‌پایونی سفید می‌پوشید. گاهی کراوات می‌زد. کلاه سیاه سیر فاجاری بر سر می‌گذاشت. جثه‌ای لاغر داشت و قدری بیمار به چشم می‌آمد، اما باوقار و استخوان‌دار بود. هجده سالی می‌شد که با زهرا ملقب به ضیاء السلطنه ازدواج کرده بود. مصدق و ضیاء السلطنه شش فرزند به دنیا آورده بودند؛ دو پسرانشان در نوزادی درگذشتند. دختر بزرگشان ضیاء اشرف نام داشت، فرزند دوم پسری بود که محمود نام گرفت و در نوزادی در تهران از دنیا رفت، سپس احمد متولد شد. پسر بعدی یحیی نام گرفت. یحیی هم وقتی نوزاد بود در نوشاتل سوئیس به ذات‌الریه مبتلا شد. درگذشت و همان‌جا او را به خاک سپردند. بعد غلامحسین متولد شد، سپس منصوره و فرزند آخر، که دو سال پس از رفتن مصدق از شیراز در سال ۱۳۰۲

به دنیا آمد، دختر بود و نامش را خدیجه گذاشتند.<sup>۱</sup> سال ۱۲۹۹ ضیاء اشرف، احمد و غلامحسین نوجوان بودند و منصوره خردسال بود.

از میانه سلطنت ناصرالدین شاه قاجار ایران به لحاظ تقسیمات کشوری به چهار ایالت و ۲۳ ولایت نابرابر به لحاظ درجه اهمیت سیاسی تقسیم می شد. والی های ایالات را پادشاه و حکام ولایات را وزارت داخله انتخاب می کرد. پس از انقلاب مشروطه برای نخستین بار در ایران در مجلس شورای ملی درباره تقسیمات کشوری، قانونمند، مباحثی طرح شد. در اصل سوم متمم قانون اساسی به تغییرناپذیری حدود مملکت و ایالات و ولایات مگر به موجب قانون اشاره، و در اصل چهارم نیز تهران پایتخت ایران اعلام شد. قانون تقسیمات کشوری ذیل عنوان «قانون ایالات و ولایات» در تاریخ هشتم دی ۱۲۸۶ به تصویب رسید. بر اساس این قانون، که تا سال ۱۲۹۹ نیز برقرار بود، ایالات ایران عبارت بودند از: ۱. آذربایجان؛ ۲. خراسان و سیستان؛ ۳. فارس و بنادر؛ ۴. کرمان و بلوچستان. طبق همین قانون، در سازمان سیاسی اداری، ایالت قسمتی از مملکت بود که دارای حکومت مرکزی و ولایات حاکم نشین جزء بود و ولایت قسمتی از مملکت بود که یک شهر حاکم نشین و توابع داشت، اعم از این که حکومت آن تابع پایتخت یا تابع مرکز ایالتی باشد. همچنین هر ولایت به چند بلوک و هر بلوک به چند محال تقسیم می شد و به موجب اصل سوم قانون اساسی ایران حدود بلوکات تغییرناپذیر بود مگر به حکم قانون.<sup>۲</sup>

شنبه روزی بود، به تاریخ هفدهم مهر ۱۲۹۹، که دکتر محمدخان مصدق السلطنه بی خدم و حشم با یک کیف دستی والی فارس شد که ایالتی بود خراب اندر خراب، نیمه اشغال شده و رنجور از جنگ و قحطی و فقر و ناامنی. آن سال جهان مشغول التیام زخم هایی بود که جنگ و در پی آن بیماری و قحطی در همه جا به یادگار گذاشته بود. پیش از آن که مصدق از راه خلیج فارس و بندر بوشهر وارد شیراز شود، دایی او عبدالحسین میرزا فرمانفرما از مقام والی گری فارس استعفا کرده و شیراز در اضطراب فرو رفته بود.

۱. گفت و گو با غلامحسین مصدق، پروژه تاریخ شفاهی هاروارد. ۲. امیراحمدیان، ۱۳۸۳، ص ۸۰-۸۳.

۲

عبدالحسین میرزا فرمانفرما، شاهزاده قاجار، نوه عباس میرزا نایب‌السلطنه خوشنام قاجار بود. او دو بار والی ایالت فارس شد. فرمانفرما قبل از انقلاب مشروطه از ۱۲۷۶ تا ۱۲۷۷، یک سال و اندی و همچنین از ۱۲۹۵ تا ۱۲۹۹ چهار سال والی فارس بود. عبدالحسین میرزا فرمانفرما هیبتی «همایونی» داشت و کثیرالاموال، کثیرالازدواج و کثیرالاولاد بود. پدرش فیروز میرزا نصرت‌الدوله فرمانفرما، شانزدهمین فرزند عباس میرزا نایب‌السلطنه، فرزند فتحعلی شاه قاجار و مادرش شاهزاده هماخانم دختر بهادردوله، فرزند فتحعلی شاه قاجار بود. حاصل ازدواج فیروز میرزا نصرت‌الدوله و هماخانم پنج فرزند بود، دو پسر و سه دختر؛ پسرها عبدالحمید میرزا، عبدالحسین میرزا و دخترها سرورالسلطنه، نجم‌السلطنه (مادر مصدق) و ماه‌سماخانم.<sup>۱</sup> عبدالحسین میرزا فرمانفرما نقش مهمی در زندگی مصدق داشت؛ مصدق در کودکی و نوجوانی بارها پای سفره‌های شاهانه دایی‌اش نشسته و در املاک و باغ‌های گسترده او قدم زده بود و نزد فرمانفرما هم خواهرزاده‌ای عزیز بود. فرمانفرما در سیاست کهنه‌کار بود، چند مرتبه وزیر و یک مرتبه نخست‌وزیر شده بود. زبان انگلیسی را خوب می‌دانست، آنگلو فیل بود و برخی نوشته‌اند قنصل انگلیس هرچه از فرمانفرما می‌خواست معمولاً نه نمی‌شنید. پیش از جنگ بزرگ نیز برخی فرمانفرما را روسوفیل می‌دانستند، روی هم رفته او روحیه‌ای صلح‌جو و لحنی بامدارا داشت. چند سال پیش از ۱۲۹۹ فرمانفرما برای صولت‌الدوله ایلخانی



عبدالحسین میرزا فرمانفرما

قشقای و ناصر دیوان کازرونی پیغام فرستاد که حاصلش به صلح ختم شد و به خصوص تأکید کرد: «شما نمی‌توانید با دولتی (بریتانیا) که اکنون با آلمان نیرومند می‌جنگد بجنگید و بی‌تردید در راهی که قدم گذاشته‌اید توفیقی نخواهید یافت.» البته وقت‌هایی هم پیش می‌آمد که خود او در برابر سیاست انگلیسی‌ها مستأصل می‌شد و در این مواقع معمولاً می‌گفت: «هیستریکم به حرکت در آمده.»<sup>۱</sup>

گفته‌اند فرمانفرما با دستور خودش کسی را زندانی نمی‌کرد و در دوران والی‌گری‌اش هر کسی دستگیر و حبس شد، به خواست و فشار قنصل انگلیس

بود، اما کوتاه‌زمانی پس از دستگیری، فرمانفرما مبلغی پول از محبوسان می‌گرفت، نزد انگلیسی‌ها شفاعت خواه آن‌ها می‌شد و اغلب به انگلیسی‌ها می‌گفت: «عملیات آن‌ها از سبب داشتن روحیه وطن‌پرستی بوده» و اجازه که می‌گرفت، آزادشان می‌کرد. هر سال دهه محرم مراسم سوگواری امام حسین (ع) را با شکوه تمام در باغ ایالتی شیراز برگزار می‌کرد، مردم پای منبر می‌نشستند و تا جایی که رمق داشتند، ادعیه و اشعار مذهبی می‌خواندند. فرمانفرما خود را از علاقه‌مندان خاص آن امام نشان می‌داد. مشهور است که در چهار سال مأموریتش در فارس ثروت کلانی اندوخت. البته که او اقبال این ثروت‌اندوزی را هم داشت. در آن چهار سال چند تن از ثروتمندان فارس درگذشتند و فرمانفرما از سهم‌الارث هر کدام مبالغ هنگفتی بهره برد؛ مایملکش را به هفتاد کرور تخمین می‌زدند. بس مقتصد و ممسک بود، از

راه‌هایی که به شیراز ختم شد ۱۹

مدخل خیلی جزئی هم نمی‌گذشت. در مناقشات ملکی و ارثی اصلاح ذات‌البین<sup>۱</sup> می‌کرد و بهره‌مادی دریافت می‌کرد.<sup>۲</sup>

اول‌بار که فرمانفرما والی فارس شد، سال ۱۲۷۶ بود. حکم والی‌گری‌اش که رسید، بی‌درنگ تلگرافی برای قوام‌الملک شیرازی فرستاد و او را تا وقت رسیدنش به شیراز نایب‌الحکومه کرد. از مهر ۱۲۷۶ تا بهمن ۱۲۷۷ والی فارس بود. در آن یک سال و اندی چند کار مفید هم انجام داد. آن سال در فارس قحطی افتاده بود. نان و آرد و غلات کم بود و مردم تنگدست بودند. فرمانفرما پس از ورود به شیراز برای آسان شدن کار خلائق بلیتی مخصوص فقرا تهیه کرد و بنا را بر این گذاشت که هر فرد با در دست داشتن یک بلیت در هر روز نیم من نان گندم، نان جو و ذرت دریافت کند و نانویی مخصوصی را به این کار اختصاص داد. با آغاز این روند از شلوغی نانویی‌ها در شیراز کم شد و مشکل کمبود نان تا حدی رفع شد. فرمانفرما برای نوکرها و کلفت‌های شخصی‌اش و سربازان و ملازمان پرشمارش نانویی‌های جداگانه‌ای خارج از شهر راه‌اندازی کرد و خودش گندم آن‌جا را تهیه می‌کرد و ماهانه مبلغی هم به آن‌ها می‌پرداخت که هیچ مزاحمتی برای نانویی‌های داخل شهر نداشته باشند. از این حیث اهالی شیراز را راضی نگه داشت و مشکل کمبود گندم را با وجود همه مشکلاتی که کشور درگیرش بود رفع کرد.<sup>۳</sup>

فرمانفرما در آن یک سال و چند ماه نیمی از باغ تخت را تعمیر کرد. باغ تخت در شمال دشت شیراز بر تپه‌ای پایین باباکوهی بنا شده بود و قدمت آن به قرن پنجم هجری قمری می‌رسید. از دوره صفویان دریاچه‌ای پای آن باغ بنا شد. اواخر عهد صفویان باغی و عمارتی در بالا و نهری بر دامنه و استخری در پایین باغ بنا شد. در عهد قاجار عمارتی جدید به نام «تخت قاجار» در باغ ساخته و شیب باغ کُرت‌بندی شد و منظری پرشکوه پدید آمد. اواخر دوره قاجار باغ رو به ویرانی رفت.<sup>۴</sup>

۱. «اصلاح ذات‌البین» به معنی اصلاح اساس ارتباطات و تقویت و تحکیم پیوندها و از میان بردن عوامل و اسباب تفرقه و نفاق است و در اصطلاح قرآنی به معنی آشتی دادن مردم و نیز به معنی از میان برداشتن تباهی و نادرستی در محیط اجتماعی است.

۲. امداد، ۱۳۷۸، ص ۶۷۶. ۳. تدین، ۱۳۸۶، ص ۳۶۱. ۴. خونی و گراوندپور، ۱۳۸۸، ص ۳۱-۴۰.

عبدالحسین میرزا فرمانفرما حوض بزرگ آن را بازسازی کرد و آب انداخت. از آن پس باغ تخت خیلی تماشایی شد و مردم هر روز برای گردش به آن جا می‌رفتند. همان سال فرمانفرما خانم‌های اعیان و بزرگان شیراز را به باغ تخت دعوت کرد و خانم بهجت‌الملک همسر نایب‌الحکومه (قوام‌الملک) میزبان بود. در آن ضیافت از زنان پذیرایی مفصلی شد و تا دو ساعت از شب گذشته چراغانی و آتش‌بازی به راه بود. خانم بهجت‌الملک به نحو شایسته‌ای از خانم‌های شیراز پذیرایی کرد. این مهمانی در آن زمان مثل توپ صدا کرد. با همه این‌ها والی‌گری فرمانفرما در فارس دوامی نداشت؛ چو انداختند که او پشت سر مظفرالدین‌شاه بدگویی کرده؛ عاقبت این شد که مظفرالدین‌شاه او را به عتبات عالیات تبعید کرد و فرمانفرما چهار سال در بین‌النهرین ماندگار شد.<sup>۱</sup>



باغ تخت، اواخر دوره قاجار

در دوران انقلاب مشروطه فرمانفرما والی کرمان و نصرت‌السلطنه، عموی احمدشاه، والی فارس شد. چند سال بعد، وقتی که به واسطه کودتایی به‌تازگی بساط ژاندارمری در فارس برچیده شده بود، وزارت خارجه انگلیس نگران اوضاع فارس بود و به دلیل استقرار پلیس جنوب در ایالت فارس به دولت ایران توصیه کرد فرمانفرمای

۱. تدین، ۱۳۸۶، ص ۳۶۱-۳۶۲.

راه‌هایی که به شیراز ختم شد ۲۱

باتجربه، به جای کرمان، عهده‌دار ایالت فارس شود و نصرت السلطنه کم‌تجربه برود به کرمان، چرا که انگلیس به هیچ‌یک از دو قدرت بزرگ فارس، صولت‌الدوله و قوام‌الملک، اعتماد ندارد.<sup>۱</sup>

ایالت فارس ایل‌های بزرگ و کوچکی داشت. در روزگار ناصرالدین‌شاه قاجار ایل قشقایی قوی‌ترین اتحادیه ایل‌ها در جنوب ایران بود و قدرت این ایل روزبه‌روز بیشتر می‌شد. در عهد ناصری وقتی شاهزاده حسام‌السلطنه والی فارس بود، به پیشنهاد قوام‌الملک چهارم اتحادیه ایلی جدیدی در فارس تشکیل شد تا وزنه قدرت جدیدی در برابر ایل قشقایی باشد. به این ترتیب اتحادیه ایلات خمسه تشکیل شد که شامل پنج ایل اینانلو، باصری، بهارلو، عرب و نفر بود. سال ۱۲۹۹ بیشتر قشقایی‌ها صولت‌الدوله را ایلخان خود می‌دانستند، اطاعت آن‌ها از او آزادانه بود. در طول جنگ جهانی اول و از آن پس، ایل قشقایی دو شاخه شد: شاخه اکثریت حامی صولت‌الدوله بود و شاخه اقلیت به برادران صولت‌الدوله تمایل داشت.<sup>۲</sup> سایکس می‌نویسد تعداد قشقایی‌ها در آن ایام (۱۹۱۷م/۱۲۹۶) حدود صدوسی هزار نفر بود.<sup>۳</sup> سال ۱۲۹۹ ابراهیم خان قوام‌الملک پنجم سرکرده ایل خمسه شد. او از حمایت انگلیس برخوردار، و روابطش با کنسولگری‌های انگلیس در شیراز و بوشهر دوستانه بود و مناصب مهمی در فارس داشت، از جمله نماینده حاکم فارس، کلانتر شیراز، حکمران نواحی شرقی فارس و سرکرده اتحادیه ایل خمسه. در ایالت فارس والی فقط می‌توانست با این دو ایل به توافق برسد و اگر منافع آن‌ها را نادیده می‌گرفت، قدرت درافتادن با آن‌ها را نداشت.<sup>۴</sup> این دو ایل، قشقایی و خمسه، برای نفوذ هر چه بیشتر در ایالت فارس همواره در جنگ و جدال بودند. هنر والیان و حاکمان فارس این بود که با اتکا به یکی دیگری را تا حدی مهار کنند. هر دو ایل هزاران جنگاور مسلح ورزیده در اختیار داشتند که هر لحظه می‌توانستند آن‌ها را به میدان بیاورند.<sup>۵</sup> قیام جنوبی‌ها علیه انگلیسی‌ها از زمستان ۱۹۱۵م/۱۲۹۴ آغاز شده بود. در این

۱. تدین، ۱۳۸۶، ص ۳۷۲. ۲. کاراندیش، ۱۳۹۸، ص ۶۲. ۳. سایکس، ۱۳۳۰-۱۳۳۵، ص ۶۷۰.

۴. کاراندیش، ۱۳۹۸، ص ۶۳-۱۳۳. ۵. فن میکوش، ۱۳۸۳، ص ۱۱۷.

زمان انگلیسی‌ها کنسولگری آلمان در بوشهر را اشغال کردند و مردم فارس و ایلات جنوب این عمل را نقض آشکار بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی اول دانستند و به جنگ علیه انگلیسی‌ها ادامه دادند.

پیش از تشکیل پلیس جنوب در ایالت فارس نیرویی نظامی به نام ژاندارمری فعال بود و پیش از ژاندارمری تأمین امنیت راه‌ها و وظیفه قوای محلی بود. طبق قرارداد ۱۹۰۷ منطقه فارس تحت سلطه انگلیس قرار گرفته بود. انگلیسی‌ها در اجلاسی روس‌ها را قانع کرده بودند که به علت ناامنی جاده‌های جنوب و دشواری تجارت کالا ناگزیرند در این منطقه دخالت نظامی کنند. سال ۱۹۱۰م/ ۱۲۸۹ انگلیس برای تشکیل نیرویی نظامی در این نواحی به دولت ایران فشار آورد. مجلس دوم طرح تشکیل ژاندارمری و استخدام مأموران مالی امریکایی را به تصویب رساند و مورگان شوستر وارد ایران شد. شوستر ژاندارمری خزانه را تشکیل داد که با اتکا با آن بتواند مالیات‌ها را وصول کند و طرحی را برای استخدام افسران سوئدی در ژاندارمری به تصویب مجلس دوم رساند. پاییز ۱۲۹۰ شماری افسر سوئدی برای راه‌اندازی تشکیلات ژاندارمری به ایالت فارس آمدند. اندک‌زمانی بعد دولت انگلیس دریافت که این نیرو پاسخگوی چیزی که آن دولت می‌خواهد نیست. نیروهای ژاندارمری از یک سو و ایلات و عشایر فارس از سوی دیگر بر سر به رسمیت شناختن یکدیگر مدام با هم در نزاع و کشمکش بودند. بانک شاهنشاهی که با مدیریت انگلیسی‌ها در ایران راه‌اندازی شده بود وجوه درخواستی ژاندارم‌ها را نمی‌پرداخت. جنگ جهانی اول در جریان بود و ژاندارم‌ها به سیاست آلمان متمایل شدند و افسران ژاندارمری آماده همراهی با ویلهلم و اسموس<sup>۱</sup>، لورنس آلمانی شدند. واسموس دیپلمات و جاسوس آلمانی بود که در طول جنگ جهانی اول در جنوب ایران جنگ‌هایی را علیه نیروهای انگلیسی سازماندهی کرد. این اوضاع به جنگ داخلی در شیراز و کودتای آذر ۱۲۹۴ انجامید و افسران ژاندارمری از کار برکنار شدند.<sup>۲</sup>

از آن پس انگلیسی‌ها طرح تشکیل پلیس جنوب را ریختند و به تدریج پایه این

1. Wilhelm Wassmuss

۲. مرادی خلیج و نامداری منفرد، ۱۳۹۵، ص ۸۱-۹۱.



راه‌هایی که به شیراز ختم شد ۲۳

نیروی نظامی را در جنوب ایران محکم‌تر کردند. همچنین انگلیسی‌ها از حمایت برخی صاحب‌منصبان ایرانی از جمله فرمانفرما والی فارس، ابراهیم‌خان قوام‌الملک حاکم ایلات خمسه و برادران صولت‌الدوله قشقایی و برخی خان‌های کشکولی و حیات‌داوودی نیز برخوردار بودند. تا سال ۱۹۱۸م/ ۱۲۹۷ فرماندهی و نیروهای پلیس جنوب رفتار خشنی با مردم ایالت فارس داشتند و مردم از تفنگداران پلیس جنوب بیزار بودند. سر آخر علمای فارس و اعضای حزب دموکرات و بخش بزرگی از مردم شیراز به ستوه آمدند. شمار زیادی نیز گرد صولت‌الدوله آمدند و جنگ درگرفت. برخی از سربازان ایرانی پلیس جنوب که نمی‌خواستند با هموطنان خود بجنگند از پلیس جنوب بیرون آمدند و روی افسران انگلیسی پلیس جنوب سلاح کشیدند و ژنرال سایکس، فرمانده پلیس جنوب، این سربازان ترک‌خدمت‌کرده را بی محاکمه تیرباران کرد و از حکومت هند نیروی تازه خواست. تابستان و پاییز ۱۹۱۸م در اطراف آباد و فیروزآباد میان ایل قشقایی و متحدانش به سرکردگی صولت‌الدوله قشقایی در یک سو و نیروهای اشغالگر انگلیسی در سوی دیگر جنگی تمام‌عیار درگرفت. این جنگ تلفات بسیاری داشت و با آنفلوآنزای اسپانیایی متوقف شد. با وجود این برخی از رهبران ایل‌یاتی جنوب ایران تا اواسط ۱۹۲۰م/ ۱۲۹۹ به مقاومت در برابر انگلیس ادامه دادند.<sup>۱</sup>